

نگاهی تحلیلی به باستان‌شناسی و جایگاه آن در ایران

دکتر سیما یداللهی

استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران

و

عباس یلوه‌ای

دانشجوی دکتری گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران

(از ص ۱۸۵ تا ۲۰۲)

چکیده:

حدود یک و نیم قرن پیش، چیزی به‌نام یا با مضمون باستان‌شناسی، در ایران وجود قابل ملاحظه‌ای نداشت اما اکنون دارد. این شاخه از علوم انسانی، به عنوان یکی از پیامدهای نفوذ سیاسی اقتصادی جهان غرب در ایران ظاهر شد و پس از طی فراز و نشیب‌هایی، به وضعیت امروزی خود رسید؛ یعنی اکنون، باستان‌شناسی در سطوح مختلف جامعه ایران جایگاه خاصی دارد. اما این یک سخن کلی است، و اگر بر چشم‌انداز عمومی باستان‌شناسی در ایران نظر کنیم، ضرورت نقد را قویاً درک خواهیم کرد؛ که خود امری طبیعی است. از نظر رابطه با باستان‌شناسی و تلقی از این کلمه یا رشته و حرفه، امروزه چند سطح فرهنگی را می‌توان در ایران از هم تمیز داد: عامه مردم که بدنه اصلی جامعه را تشکیل می‌دهند؛ اقشار تحصیلکرده ولی غیر باستان‌شناس؛ سیاستمداران و ارباب رسانه، به ویژه رادیو و تلویزیون که نمایندگی نظام سیاسی را به عهده دارند، و بالاخره جامعه باستان‌شناسی ایران؛ شامل دانشجویان و اساتید باستان‌شناسی در دانشگاهها و افراد شاغل در این رشته. با توجه به شرایط عمومی فرهنگی، اجتماعی و تاریخی در ایران، پیش‌بینی می‌شود جایگاه باستان‌شناسی در بین این چهار قشر، واجد تفاوتها و تشابهات خاصی باشد که آگاهی از آنها می‌تواند برای باستان‌شناسان ایرانی و جامعه باستان‌شناسی ایران مفید، و در عین حال، هشداردهنده باشد.

واژه‌های کلیدی: باستان‌شناسی ایران، مبانی نظری، اقشار مختلف، رسانه‌ها، مشکلات، راهکارها.

مقدمه:

پرداختن به بحث باستان‌شناسی و جایگاه آن در ایران، و تشخیص نقاط قوت و ضعف آن، شاید نیازمند یک مجلد نسبتاً حجیم باشد، از این رو، مطالب مندرج در این متن، فقط در حکم عناوین و هشدارهایی است که می‌باید هر کدام در جای خود، به‌طور مفصل مورد بررسی قرار گیرند. متن حاضر، نگاهی است کلی به جایگاه و سطح علمی، عملی و نظری باستان‌شناسی در ایران؛ نقد برخی موارد مهم آن طی دهه‌های اخیر، و پیشنهادهایی در این رابطه. البته به اقتضای حجم محدود مقاله بسیاری از عناوین و مسائل دیگر حذف خواهد شد که امید است در فرصتهای مناسب جبران گردد. در اینجا، پس از مرور کوتاهی بر روند ظهور باستان‌شناسی در ایران، جایگاه این رشته از علوم انسانی را از دیدگاه سه قشر و نهاد فرهنگی در ایران به اختصار مورد توجه قرار داده و سپس وضعیت و جایگاه باستان‌شناسی را در جامعه باستان‌شناسی ایران، مورد بررسی قرار می‌دهیم. رویکرد اصلی بحث ما متوجه جمع باستان‌شناسان ایرانی است و در این راستا، مقایسه مختصری میان دیدگاههای این جمع از یک سو و نظرگاههای اقشار یا برخی نهادها از سوی دیگر، مفید خواهد بود.

ظهور باستان‌شناسی:

باستان‌شناسی ابتدا در اروپا ظاهر شد؛ آنهم نه به شکل امروزی خود، بلکه در قالبی که آن را کهن‌دوستی^۱ نامیده‌اند. از قرن پانزدهم میلادی. به بعد، رنسانس، بساط فنودالیسم کهن در اروپا را برچید و زمینه‌های ظهور و رشد سرمایه‌داری در عصر روشنگری را فراهم ساخت (Malina & Vasicek, 1990: 15). در عصر روشنگری، تردید محققین نسبت به تعبیرهای کلیسایی از یکسو و مجال‌یابی گرایش‌های انسان‌گرایی، علم‌گرایی و طبیعت‌گرایی به اضافه اکتشافات جغرافیایی از سوی دیگر، این جوامع را در مرکز یک تحوّل همه جانبه علمی، فرهنگی، هنری، سیاسی، اقتصادی و فنی قرار داد (Ibid:17). این تحوّل، همچون گردباد، بسیاری از نقاط جهان را در فواصل زمانی - مکانی مختلف در نوردید و تأثیرات گوناگون، با شدت و ضعفهای متفاوت از خود بر جای گذاشت. در بستر این تحولات، ظهور باستان‌شناسی اولیه یا کهن‌دوستی در اروپا، یکی از تبعات فروپاشی فنودالیسم و ظهور نظامهای سرمایه‌داری در این قاره بود که پس از طی یک سیر تکاملی، در قرن نوزدهم میلادی، به خلف خود، یعنی باستان‌شناسی علمی تبدیل شد (Trigger, 1989).

ظهور باستان‌شناسی علمی در ایران نیز، از لحاظ زمانی، تقریباً مقارن با رخداد مشابه آن در اروپا بود، ولی در مقیاسی کوچکتر و با وقفه‌هایی نسبتاً طولانی. البته نفوذ این جریان در ایران، که باستان‌شناسی نیز جزئی

۱- لغت پیشنهادی نگارندگان به جای antiquarian.

از آن بوده، در واقع از عصر صفوی آغاز شده (معصومی، ۱۳۸۳: ۱۴) و تا به امروز ادامه دارد. در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی مقارن با پیدایش نشانه‌های سرمایه‌داری در ایران و بسیاری از کشورهای دیگر، این رشته به عنوان یک زمینه مطالعاتی با اهداف مختلف، سرنوشت مشترکی با بستر اصلی خود پیدا کرد و عملاً در بسیاری از کشورهای آسیایی و آفریقایی، از جمله ایران نشاء^۱ شد. این فرایند، گاه مستقیم و در بستر یک استعمار آشکار و گاه همچون در مورد ایران، در قالبی پنهانی‌تر به وقوع پیوست. در واقع ظهور باستان‌شناسی در ایران، از پیامدهای جنبی و متاخر برقراری روابط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی با اروپای پس از رنسانس و قرون جدید بود. اما در هر حال، ظهور باستان‌شناسی در ایران، چه به شکل نشاء و چه به عنوان یک عارضه سیاسی اجتماعی ناشی از رابطه با جهان غرب، یک پیامد طبیعی و ناگزیر برای سیستمی با مرزهای زمانی - مکانی گسترده‌تر، یعنی دنیای معاصر بود و این ظهور، شاخه‌ای جدید به شجره باستان‌شناسی جهان، که اروپا در ابتدای آن قرار داشت، افزود. آگاهی از این ویژگی باعث می‌شود تا زوایای مناسبی را برای ارزیابی و نقد موقعیت عمومی باستان‌شناسی ایران انتخاب نماییم.

با آغاز کاوشها در اواخر قرن نوزدهم ابتدا ویلیام کنت لوفتوس در سالهای ۱۸۵۲-۱۸۴۶م. به حفاری در شوش پرداخت و پس از ۳۰ سال وقفه، مارسل دیولافوا این کاوشها را در سالهای ۱۸۸۹-۱۸۸۳ ادامه داد (ملک شه میرزادی، ۱۳۷۸؛ معصومی، ۱۳۸۳: ۱). براساس قرار دادهای منعقد شده میان دولت ایران و فرانسه در اواخر قرن نوزدهم میلادی، امتیاز بررسی‌ها و کاوش‌های باستان‌شناختی در سراسر ایران، به فرانسوی‌ها واگذار شد ولی در ۱۸ اکتبر ۱۹۲۷، این قرارداد لغو گردید و فقط امتیاز کار در شوش در دست گروههای فرانسوی باقی ماند (ملک شه میرزادی، ۱۳۷۸؛ معصومی، ۱۳۸۳: ۲). در آبان ماه سال ۱۳۰۹ ه.ش، قانون عتیقات در ۲۰ ماده، تنظیم و تصویب شد و آیین‌نامه اجرایی آن نیز در آبان ۱۳۱۱ از تصویب هیئت دولت گذشت. از آن زمان به بعد، اداره جدیدی به نام «اداره عتیقات» تشکیل گردید که در سالهای بعد به «اداره کل باستان‌شناسی» تغییر نام داد. برای هدایت این اداره، آندره گدار، معمار فرانسوی، به ایران دعوت شد. او اقدام به ساختن موزه و کتابخانه ملی نمود و در سال ۱۳۱۶، ساختمان آنها را به پایان رسانید. در همان سال «موزه ایران باستان» افتتاح شد (ملک شه میرزادی، ۱۳۷۳؛ معصومی، ۱۳۸۳: ۲). از آن به بعد، گروههای باستان‌شناسی زیادی از دانشگاهها و مؤسسات مختلف جهان به ایران آمدند و به تحقیق و مطالعه پرداختند. در سال تحصیلی ۱۳۴۳-۱۳۴۴ رشته باستان‌شناسی به صورت گروه آموزشی مستقلی درآمد و پذیرش دانشجویان، ابتدا در مقطع لیسانس و سپس فوق لیسانس آغاز گردید.

باستان‌شناسی ایران در ابتدا، در سایه باستان‌شناسی فرانسه و به عنوان تابعی از آن ظاهر شد و در واقع،

^۲ - منظور از نشاء این است که باستان‌شناسی به عنوان یک پدیده یا یک محصول بومی کشور ایران نبوده و در مناطق دیگری ظاهر شده، رشد و پرورش یافته و سپس در ایران و بعضی از کشورهای دیگر موسوم به جهان سوم منشاء شده است، باستان‌شناسی به هر حال رشد طبیعی و بومی خود را در اروپا و آمریکا طی کرده است.

شعبه‌ای از باستان‌شناسی فرانسه در ایران شروع به کار کرد، ولی وقایعی که طی چند دهه بعد در سطح جهان رخ داد، قدرت تازه وارد آمریکا را در جهان مطرح ساخت و قابل پیش‌بینی بود که این تحوّل، بر دیگر عرصه‌های فعالیتهای ملی و بین‌المللی ایران نیز تأثیر خواهد گذارد. ورود گروههای باستان‌شناسی آمریکایی به ایران و در سایه قرار گرفتن باستان‌شناسی به سبک فرانسوی، از جمله عوارض این تحولات بود. در طول این مدت، پایه‌گذاری برخی نهادها و طرح قوانین مرتبط با آثار باستانی و میراث فرهنگی از یکسو و جذب افراد ایرانی به گروههای باستان‌شناسی از سوی دیگر، زمینه را برای شکل‌گیری جامعه باستان‌شناسی ایران در سطوح آموزشی و حرفه‌ای فراهم ساخت. طی مقطع زمانی فوق که تا وقوع انقلاب در ایران و تغییر نظام سیاسی به طول انجامید، باستان‌شناسی ایران با تکیه بر گروههای خارجی توانست تا حدی پا به پای باستان‌شناسی جهان فعالیت کند، اگرچه این همپایی صرفاً در زمینه برخی کارهای میدانی مثل حفاری بود و رهبری تئوریک و روش‌شناسی را خود گروههای خارجی به عهده داشتند. وقوع انقلاب در ایران، قطع و یا رکود و سستی رابطه با کشورهای غربی را در پی داشت. همین، تأثیری مستقیم بر باستان‌شناسی ایران داشت. جامعه باستان‌شناسی ایران با توشه عملی و نظری نسبتاً اندکی که در چند دهه قبل از آن اندوخته بود می‌باید به تنهایی راه خود را ادامه می‌داد.

اکنون پس از حدود یکصد و پنجاه سال، می‌خواهیم بررسی کنیم که باستان‌شناسی به عنوان یک علم و یک حرفه، از چه جایگاهی در بین مردم ایران برخوردار است. از نظر نگارندگان، به‌طور کلی، چهار برداشت یا دیدگاه عمده نسبت به باستان‌شناسی در ایران وجود دارد که متعلق به اقشار یا نهادهای خاصی است؛ اگرچه خود این گروهها نیز قابلیت تفکیک به زیر مجموعه‌های دیگری را داشته و یا در برخی زمینه‌ها با یکدیگر همپوشانی دارند. بخش اول، عامه مردم هستند که طی یک قرن گذشته و به ویژه طی شصت / هفتاد سال اخیر، به اطلاعاتی در مورد گذشته باستانی خود دست یافته‌اند. در مرکز این اطلاعات بازیافته، سلسله هخامنشی و پادشاهان آن قرار دارند که اکثریت بسیار بالایی از مردم ایران، چیزهایی درباره آنها شنیده و یا خوانده‌اند. همانطور که بعداً در نظرسنجی انجام شده توسط نگارندگان خواهیم دید، درصد بسیار بالایی بر این باورند که ایران، قدیمی‌ترین کشور جهان و سلسله هخامنشیان نیز اولین و قوی‌ترین امپراتوری جهان بوده است. مسلماً عضویت در جامعه‌ای که وارث «قدیمی‌ترین کشور و قوی‌ترین امپراتوری جهان» بوده، یک امتیاز بزرگ محسوب می‌شود که نباید به سادگی آن را از دست داد. تلقی مردم در این زمینه، صرف‌نظر از میزان صحّت و سقم آن، متضمن یک فایده عظیم سیاسی برای حکومت‌های ایران، به ویژه از آغاز حکومت پهلویها به بعد تا به امروز بوده است؛ این عامل، به اضافه عامل پیونددهنده دیگر، یعنی دین اسلام، طی یک قرن اخیر باعث شده تا اقوام مختلف ساکن در ایران که دارای زبانها و ریشه‌های فرهنگی و تاریخی متفاوتی هستند، در زیر یک واحد سیاسی - جغرافیایی به نام ایران، باقی بمانند و تمایل قابل ملاحظه‌ای برای جدایی، از خود بروز ندهند. در برخی موارد، به ویژه هنگامی که میان ایران و کشورهای عرب حاشیه

خلیج فارس اختلاف به وجود می‌آید، استفاده ابزاری از ملی‌گرایی در مقایسه با عامل دین، تفوق نیز می‌یابد. اما این نوع دیدگاه نسبت به گذشته باستانی ایران، علی‌رغم فواید سیاسی آن، برای باستان‌شناسی و باستان‌شناسان، مورخان و محققان یک عامل دست‌وپاگیر است؛ بدین معنا که مشکل بتوان تحقیقات باستان‌شناختی و تاریخی عمیق‌تری در این زمینه انجام داد و فرضیه‌های جدیدتری، مخالف با دیدگاه‌های قبلی ارائه کرد. در این رابطه، نه تنها توده مردم، بلکه بسیاری از اقشار تحصیل‌کرده، حتی در رشته‌های تاریخ و باستان‌شناسی نیز زیر بار فرضیه‌های دیگری نمی‌روند مگر آنکه فرضیه‌های جدید در مسیر تأیید و تقویت فرضیه‌های قبلی باشند.

باستان‌شناسی از دیدگاه عامه مردم:

ابتدا به رابطه باستان‌شناسی با بدنه اصلی جامعه، یعنی مردم می‌پردازیم. اکثریت مردم ایران، یک درک متعارف (یا به قول انگلیسی‌زبانها «کامن سنس» common sense)) از باستان‌شناسی دارند (Jorge & Jorge; 1995, P:260). اما برای تحقیق در این باره می‌باید دادهایی در اختیار داشته باشیم. بدین منظور و برای مستدل نمودن نظرات خود، نگارندگان در یک فاصله زمانی شش‌ماهه در اواخر سال ۱۳۸۸ و اوایل ۱۳۸۹، در میان اهالی چند شهرستان مختلف ایران اقدام به یک نظرسنجی در مورد باستان‌شناسی نمودند. در بین شرکت‌کنندگان در این نظرسنجی - که تلاش شده بود به صورت تصادفی در این نظرسنجی قرار گیرند - افرادی از همه اقشار جامعه حضور داشتند: شهری، روستایی، تحصیل‌کرده (حتی در سطح دکترا)، بیسواد، کارمند، کارگر، خانه‌دار، دانشجو، دانش‌آموز و غیره. برای استخراج نظرات واقعی شرکت‌کنندگان و ممانعت از تأثیرگذاری جو نظرسنجی بر نظرات آنها، هیچ سؤالی به صورت مستقیم درباره باستان‌شناسی از آنان پرسیده نشد. روش به‌کار رفته بدین شکل بود که به صورتی ظاهراً تصادفی، صحبت از باستان‌شناسی به میان می‌آمد. قطعاً اگر نظرسنجی حاضر به سبک «رسانه ملی» انجام می‌گرفت، در اکثریت مطلق موارد، به جز مواردی استثنایی که ممکن بود فرد یا افراد خاموش بمانند (به دلیل فقدان هشیاری لازم برای درک موضوع و اظهار نظر، که خود ناشی از کهولت سن یا بیماری بود)، همگی به نحوی در برابر موقعیت ایجاد شده، عکس‌العمل نشان می‌دادند. مجموعاً ۵۰۰ نفر در این نظرسنجی شرکت داشتند و نتایج به دست آمده به شرح ذیل بود:

از ۵۰۰ نفر افراد شرکت‌کننده، ۱۲ نفر با کلمه باستان‌شناسی آشنایی نداشتند ولی پس از آنکه معنی آنرا فهمیدند، آنرا معادل جستجوی عتیقه، آن هم از نوع «گنج‌یابی» آن تلقی کردند. ۳ نفر از آنها به خاطر آورد که در زادگاهشان «گنج» وجود دارد. یکی از این ۳ امامزاده محل خود را حاوی گنج می‌دانست و یکی دیگر از آنان تپه‌ای را یادآوری می‌کرد که جویندگان گنج، آنرا سوراخ کرده بودند. یکی از همین سه نفر به اضافه دو

نفر دیگر از آنان گفتند که «نسخه» گنج سراغ دارند. مجموعاً ۷ نفر معتقد بودند که ایران پر از گنج است. دو نفر از آنان می‌گفتند که اگر یک دستگاه گنج‌یاب باشد، مکان‌های خیلی مناسبی برای پیدا کردن گنج سراغ دارند.

از ۴۸۸ نفر دیگر، سه نفر برداشت نسبتاً غیرعامیانه‌ای از باستان‌شناسی داشتند. یکی از آنها دانشجوی باستان‌شناسی در مقطع کارشناسی بود و دو نفر دیگر برنامه‌های باستان‌شناسی را از تلویزیون و ماهواره دنبال می‌کردند. آنها باستان‌شناسی را به معنای جستجو برای پیدا کردن آثار گذشتگان به خصوص سفال و معماری می‌دانستند. دو نفر اخیر باستان‌شناسی را آمیخته به رمز و راز می‌دانستند و در این رابطه، توجه زیادی به اهرام مصر نشان می‌دادند. هر دوی آنها این احتمال را از نظر دور نمی‌داشتند که ممکن است در گذشته‌های دور، موجودات دیگری از کرات دیگر به زمین آمده باشند و این بناهای بزرگ را ساخته باشند. یکی از آنها که کتابهای اریک فون دنیکن را نیز خوانده بود با شور بیشتری این نظر را بیان می‌کرد و نسبت به آن اطمینان بیشتری داشت.

از ۴۵۵ نفر دیگر، همگی از باستان‌شناسی برداشتی معادل «جستجو برای عتیقه» داشتند. البته در اینجا ذکر می‌کنیم که در میان مردم ایران، ظاهراً دو نوع تلقی از «جستجوی عتیقه» وجود دارد. یکی رایج‌تر و فراگیرتر است، به مفهوم گنج‌یابی و کسب ثروت، و دیگری جستجو برای کشف اشیاء گذشته به‌خاطر قدمت آنها. از ۴۵۵ نفر، ۲۶۳ نفر باستان‌شناسی را حرفه‌ای تصور می‌کردند که با کندن زمین و کشف غارها و مکان‌های مرموز و ناشناخته، به جستجوی گنج می‌رود. بقیه معتقد بودند باستان‌شناسی با کندن زمین، به دنبال کشف عتیقه و اشیاء قدیمی است تا از آنها در موزه‌ها و نمایشگاهها استفاده کنند.

از همان ۴۵۵ نفر، ۴۱۹ نفر آنها تصور می‌کردند که یک شیء هر قدر قدمت بیشتری داشته باشد، قیمت بالاتری هم دارد. مثلاً وقتی از آنها سؤال می‌شد یک کوزه ساخت دوره قاجار یا دوره صفوی با ارزش‌تر است یا یک ظرف سفالی ۸۰۰۰ سال پیش، ۴۱۹ نفر بلافاصله به سود ظرف ۸۰۰۰ ساله رأی دادند، ۳۵ نفر دچار شک روان‌شناختی حاکم بر سؤالات معماگونه شدند ولی بالاخره ۲۹ نفر از آنها به اکثریت پیوستند و ۶ نفر با شک به سود ظرف جدید رأی دادند. فقط یک نفر اعتقاد جدی داشت که ممکن است اشیاء کم قدمتی وجود داشته باشند که ارزش مادی بالایی دارند.

باستان‌شناسی از دیدگاه قشر تحصیل‌کرده غیرباستان‌شناس:

روش فوق در مورد ۵۰ نفر از قشر تحصیل‌کرده غیرباستان‌شناس نیز به کار رفت. بازهم ذکر می‌کنیم که برای افزایش دقت نظرسنجی، هیچ‌گونه پرسش صریح و مستقیمی از افراد مورد نظر نشد و در واقع آنها به هیچ وجه متوجه نبودند که از نظرات آنها به عنوان یک داده در نظرسنجی استفاده می‌شود. به هر حال، از ۵۰

نفر فوق، ۷ نفر، باستان‌شناسی را شامل عملیات حفاری برای کشف آثار مادی گذشته، چه سفال و چه بناهای یادمانی تلقی می‌کردند. ۳۳ نفر معتقد بودند باستان‌شناسی رشته‌ای است که می‌توان توسط آن از افتخارات گذشته ملت و کشور باخبر شد. البته در بین نظرات دو گروه فوق همپوشانی‌هایی هم وجود داشت؛ یعنی ۳ نفر از ۷ نفر گروه اول، به «افتخارات» گذشته اشاره داشتند. ۴ نفر برخوردی غیرجدی با موضوع داشتند و باستان‌شناسی را نوعی «با خاک و خول بازی کردن» که ضمن آن افراد فرصت طلب نیز به دنبال کسب منافع مادی هستند می‌دانستند. یک نفر می‌گفت از کجا معلوم است که اصلاً گذشته‌ای وجود داشته است. ۵ نفر هم باستان‌شناسی را حفاری و جستجو برای کشف عتیقه‌های معمولاً گرانبها و انتقال آنها به موزه‌ها یا فروش آنها به مجموعه‌داران می‌دانستند. بر اساس ارقام فوق، صفر درصد از قشر تحصیل‌کرده غیرباستان‌شناس در ایران با تعریف نسبتاً دقیق از باستان‌شناسی و وظایف عمده آن آشنا هستند. ۱۴ درصد یک تعریف نه چندان کامل از باستان‌شناسی و ۶۶ درصد تعریفی ناقص و متأثر از گرایش‌های ملی و قومی ارائه دادند. ۸ درصد از این قشر اصولاً اعتقادی به باستان‌شناسی به عنوان یک رشته علمی و یک حرفه جدی نداشتند. ۲ درصد بقیه هنوز مشکلات معرفت‌شناختی خود با جهان خارج از ذهن را حل نکرده و در نتیجه نمی‌توانستند وارد مقوله باستان‌شناسی به مفهوم حاکم کلمه شوند.

باستان‌شناسی از دید رسانه ملی:

در حال حاضر، رسانه‌ها هم در ایران و هم در نقاط دیگر جهان، طیف گسترده‌ای را تشکیل می‌دهند: روزنامه، کتاب، مجله، سینما، اینترنت، رادیو، تلویزیون و... ولی از اثرگذارترین رسانه‌ها، به ویژه در ایران، می‌توان به تلویزیون اشاره کرد. تلویزیون در ایران از آن جهت که منعکس‌کننده نظرات سیاسی، دینی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی دولت و حکومت نیز هست، بررسی برنامه‌های آن می‌تواند تا حدی مواضع حکومت در قبال موضوعات مختلف، از جمله باستان‌شناسی را روشن نماید. انجام یک آمارگیری قابل قبول از برنامه‌های تلویزیون در ایران، نیازمند یک بررسی حداقل چند سال از برنامه‌های آن است. اما از آنجا که چنین امری برای نگارندگان مقدور نبود، به نگاهی کلی به حجم این برنامه‌ها و رابطه آنها با باستان‌شناسی قناعت می‌کنیم:

اگر فرض کنیم ۷ شبکه از تلویزیون ایران هر کدام از حدود ۱۸ الی ۲۴ ساعت در شبانه روز برنامه دارند، چیزی در حدود ۱۰۰۰ ساعت در هفته و بیش از ۴۰۰۰ ساعت در ماه، برنامه پخش می‌کنند. از این مقدار ساعت، به ویژه در سه شبکه اول تا سوم و شبکه ۵، حجم عمده‌ای به سریال‌های مختلف، برنامه‌ها و گزارش‌های ورزشی، آموزش‌های دینی، برنامه‌های خانواده و اخبار اختصاص دارد. در این چهار شبکه به‌طور کلی زمان اندکی در اختیار برنامه‌های علمی است و در رابطه با باستان‌شناسی، به جز یک خبر چند سطری در

روز (یا هرچند روز یک بار) و یک گزارش تصویری چند دقیقه‌ای، به اضافه برنامه‌های مناسبتی گاه و بیگاه، ردپایی از موضوعات باستان‌شناختی دیده نمی‌شود. همین برنامه‌های مناسبتی یا اتفاقی هم، بیش از آنکه جنبه علمی و باستان‌شناختی آنها برجسته باشد، دستمایه شعار و تبلیغات قرار می‌گیرد. در این شبکه‌ها هیچ برنامه‌ای تحت عنوان باستان‌شناسی (و مانند آن) وجود ندارد. از سه شبکه دیگر، یکی شبکه ۶ است که حال و هوای خاص خود را دارد و همان‌طور که از نام آن پیداست (شبکه خبر)، به‌طور کلی به اخبار و گزارشهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی می‌پردازد. خبرها و گزارشهای باستان‌شناختی در این شبکه نیز چندان وزن و جایگاهی ندارند و در حد همان چهار شبکه قبلی بدان پرداخته می‌شود.

اما دو شبکه دیگر بیشتر به برنامه‌های علمی و آموزشی اختصاص دارد و یکی از آنها همین عنوان را دارد. انتظار می‌رود که در برنامه‌های این دو شبکه، شاهد افزایش حجم برنامه‌ها، گزارشها و اخبار در زمینه باستان‌شناسی باشیم. همین‌طور نیز هست ولی این افزایش حجم، به قدری اندک است که به چشم نمی‌آید. برخی از موضوعات مربوط به باستان‌شناسی و دیرین انسان‌شناسی به هیچ وجه در برنامه‌های تلویزیون ایران جایی ندارد. مثلاً بنظر نمی‌آید که تاکنون هیچ بیننده‌ای، نامی از انسان هومو هابیلیس، هومو ارکتوس، هومو ساپینس و ... از تلویزیون ایران شنیده باشد یا تصویری از آنها مشاهده کرده باشد. هرگز به قدمت حضور انسان در ایران و منطقه خاورمیانه اشاره دقیقی نمی‌شود و حداکثر جسارت به کار رفته در این زمینه، به ذکر انسان عصر حجر محدود می‌شود. این دو شبکه که بیشتر با موضوعات علمی و آموزشهای دبیرستانی و دانشگاهی سروکار دارند تا سریالها و گزارش ورزشی و در طول شبانه روز، برنامه‌های مختلفی در زمینه علوم مختلف تجربی، ریاضی، زبان، معلومات عمومی، معارف اسلامی و ... دارند، هیچ برنامه‌ای تحت عنوان آموزش باستان‌شناسی و مانند آن ارائه نمی‌کنند. این در حالی است که تلویزیون برخی از اساسی‌ترین شعارهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود را از باستان‌شناسی و باستان‌شناسان به عاریت گرفته است.

جایگاه باستان‌شناسی در جامعه باستان‌شناسی ایران:

برای پی بردن به مفهوم و جایگاه باستان‌شناسی از زاویه دید بسیاری از باستان‌شناسان ایرانی، نگارندگان ترجیح دادند به جای انجام نظرسنجی در مورد آنها - که می‌توانست واقع‌گرایانه نباشد - کانون توجه خود را عملکرد کلی آنها و مشکلات و مسائل باستان‌شناسی ایران قرار دهند.

مسائل عمومی باستان‌شناسی ایران:

یکی از مشکلات اصلی ما، جامعه باستان‌شناسان ایران، در عدم توجه یا کم‌توجهی به مهمترین تفاوت‌های باستان‌شناسی با رشته‌ها و علوم دیگر و نیز عدم تلاش برای درک عمیق تعاریف پایه‌ای نهفته است. علوم

نظیر هندسه، حساب، فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و ... هر کدام با چند هزار یا حداقل چند صد سال سابقه و همچنین به لطف روش‌شناسی‌های خاص خود، مدتهاست چارچوبهای نسبتاً استواری بر اساس قوانین به اثبات رسیده، ایجاد کرده‌اند و این قوانین و چارچوبها با در اختیار داشتن زمان کافی برای نشر و ترجمه در سراسر جهان، امکان دسترسی برای عموم یا اکثریت دانش‌پژوهان را فراهم ساخته‌اند. چنین خصیصه‌ای در مورد باستان‌شناسی کمتر صدق می‌کند. حدود یک و نیم قرن است که جامعه باستان‌شناسی جهان برای نیل به یک ثبات و توافق نسبی نظری، عملی و روش‌شناختی تلاش می‌کند و امروزه سرعت تغییرات حاصله از این تلاش، به پیروی از الگوی وسیع‌تر سرعت تحولات جهانی، به حدی است که ارتباط لحظه به لحظه و مستمر ما با جامعه باستان‌شناسی جهان را طلب می‌کند. در علوم دیگر وضعیت تا این اندازه حاد نیست؛ مثلاً قانون ارشمیدس بیش از دو هزار سال است که هنوز صدق می‌کند و در مورد قوانین نیوتن با چند قرن سابقه اکتشاف به ما فرصت و اعتماد کافی داده‌اند تا در سطوح اولیه تحصیلات آکادمیک به آموختن آنها اقدام نماییم. حضور موانعی مانند اختلاف زبان و عدم امکانات کافی برای گفتمان‌های باستان‌شناختی به زبانهای رایج دنیا از جمله انگلیسی و فرانسوی، ما را از شرکت جدی در این مباحثات محروم می‌سازد و در واقع ما از همراهی و همکاری با قافله‌ای که به سرعت در حال عبور است، تا حد قابل ملاحظه‌ای باز مانده‌ایم. پس یکی از اقدامات عاجل برای جامعه باستان‌شناسی ایران حفظ رابطه تئوریک و روش‌شناختی مستمر با دانش باستان‌شناسی جهان و انتقال یا جذب سریع و تجزیه و تحلیل این دانش می‌باشد.

نکته مهم دیگر برای باستان‌شناسی ایران به‌طور خاص و شاید جهان به‌طور عام، تعریف باستان‌شناسی است. در تعریف باستان‌شناسی، گاهی با واژه‌ها، عبارات و جملات متعددی برخورد می‌کنیم که بیش از آنکه بیانگر کارکرد معینی باشند یا وجه جدیدی را بشناسانند، بازی با لغات محسوب میشوند (ر.ک Malina and vacicek, 1990; Renfrew and Bahn, 1991; k.r.Dark, 1995; Binford and Binford, 1998; Clark 1965.1968; BINFORD, 1972; Hodder et al, 1981). این مسئله، خاص تعریف باستان‌شناسی به عنوان یک کل نیست، بلکه در زمینه‌های درون رشته‌ای نیز به چشم می‌خورد. اینکه کدام شاخه‌ها را می‌توان و می‌باید در تعریف یک علم و رشته دخالت داد و چه عناصری باعث مخدوش شدن آن تعریف می‌شود، نکته‌ای است که باید بدان توجه داشت.

در دنیای معاصر، هر علم و رشته‌ای، تجربی یا نظری، حتی خود مقوله «علم» به عنوان یک کل، اغلب دارای دو کارکرد درونی (Internal Function) و بیرونی (External Function) می‌باشد. (Mitten 1999) کارکرد درونی «علم» و یا هر علم و رشته‌ای، جهان خصوصی آن است که موضوعات، روشها و دیدگاه‌های متعلق به آن قلمرو را منعکس می‌کند. اما کارکرد بیرونی علم و رشته، بیش از آنکه به آن علم و رشته متعلق باشد، با سازه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی موجود در جامعه مرتبط است. در نظر بگیریید علمی مانند فیزیک و شیمی، در وجه درونی خود، با نور، انرژی، مواد، خواص مواد، تعامل و

ترکیبات آنها، رابطه آنها با صورتهای مختلف انرژی و امثال آن سروکار دارند. به علاوه، در هریک از این حوزه‌های درونی، نوعی همگونی نسبی موضوعی و روش شناختی به چشم می‌خورد. اما کارکرد بیرونی این علوم، در ارتباط با سازه‌های مختلف جامعه، دامنه وسیع‌تر و اشکال پیچیده‌تری به خود گرفته، طیف متنوع و گسترده‌ای از علوم پزشکی تا ساخت سلاح‌های هسته‌ای را شامل می‌گردد. حال اگر بخواهیم برای هر یک از این علوم تعریفی ارائه دهیم، با تاکید بر کدام کارکرد باید این کار را انجام دهیم؟ آیا می‌توان هر دو وجه درونی و بیرونی را لحاظ نمود؟ آیا اگر کارکردهای بیرونی را در تعریف یک علم (چه تجربی یا غیر آن) دخالت دهیم به تناقضات نظری و روش شناختی برخورد نخواهیم کرد؟

گاه به غلط، تلویحاً یا صریحاً، کارکردهای بیرونی باستان‌شناسی، به عنوان شاخصه‌هایی معتبر و تحلیلی در تعریف آن دخالت داده می‌شود و با یک ایجاد شالوده نظری مخدوش، زمینه بروز مشکلات نظری و روش‌شناختی بعدی فراهم می‌گردد. این عمل موجب می‌شود که خصوصیات یک قلمرو آکنده از ارزش، به عنوان معیارهای شناسایی حوزه‌ای تقریباً عینی و فاقد بار ارزشی، اعتبار یابد. به منظور پیشگیری از مشکلات بعدی، صحیح‌تر آن است که تعریف هر علم و رشته، با توجه به کارکرد درونی آن صورت گیرد نه بر اساس کارکردها یا وجوه بیرونی آن و باستان‌شناسی نیز از این قاعده مستثنی نیست. برخی باستان‌شناسان به شکل‌های مختلف، توصیه‌های مشابهی را تجویز می‌کنند، مثلاً جانسون، معتقد است که در رهیافتهای اثبات‌گرایانه، می‌باید تمایلات مثلاً سیاسی را از داورهای آکادمیک جدا نگه داشت (Johnson, 1999:130) این اشتباه در ایران، حاصل خود را عمدتاً به صورت کیش محوطه و یا کیش اقلیم نشان می‌دهد؛ یعنی محوطه تحت بررسی یا تحت حفاری، از نظر فرد یا افراد مسئول آن، خصوصیات برجسته‌ای دارد که باعث می‌شود نسبت به دیگر محوطه‌ها اهمیت بیشتری بیابد. این گرایش وقتی که در ارتباط با زادگاه یا اقلیم مورد علاقه این افراد قرار گیرد، تشدید می‌شود و افراط در این زمینه، گاه به حدی می‌رسد که محوطه یا منطقه مزبور، مبدأ و منشأ بسیاری از پدیده‌ها و تحولات مهم منطقه و حتی جهان تلقی می‌گردد. جملاتی از قبیل «این تپه مهمترین مرکز سیاسی نظامی در هزاره فلان بوده...»، «این محوطه حاوی آثاری است که قدیمی‌تر از آثار محوطه‌های دیگر می‌باشد...»، «تمدنهای همسایه در هزاره فلان، همه از این تمدن نشأت گرفته‌اند...» و امثال آن، از جمله نشانه‌های چنین برخوردهایی است. در اینجا، داده‌ها دیگر اهمیت چندانی ندارند، زیرا به هر قیمت، می‌باید در چارچوب دلخواه باستان‌شناس یا حفار قرار گیرند.

باستان‌شناسی؛ داده‌ها و رویکردها:

با چنین پیش‌زمینه نظری، می‌توانیم باستان‌شناسی را رشته‌ای بدانیم که ضمن تکیه بر بقایای مادی گذشته به عنوان داده‌های خام، برای کسب اطلاعات درباره گذشته تلاش می‌کند. اما داده‌های خام باستان‌شناسی، پس

از طی مرحله یا مراحلِ تحوُّلی، به تحلیل‌ها و نتایج نهایی تبدیل می‌شوند. این محصولات پایانی که هنوز تا حدی رنگ و بوی خنثی دارند و بار ارزشیِ حداقل شدیدی کسب نکرده‌اند، ممکن است با ترک کارکردهای درونی خود، به تعامل با دیگر عناصر فرهنگی موجود در جامعه پردازند و همانند نتایج حاصله از علوم فیزیک و شیمی، وظایف جدیدی بیابند که با موقعیت و خصوصیات قبلی آنها سنخیتی ندارد. بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که اگر بقایای مادی گذشته برای باستان‌شناسی، نقش داده‌های خام یا ورودی (input) را بازی می‌کنند، تحلیلها، تبیین‌ها و تفسیرهای نهایی یا خروجی (output) باستان‌شناسی، برای دیگر سازه‌های موثر در ساختار جامعه، خود، داده‌هایی خام محسوب می‌شوند (Davise, 1989:203) که قابلیت قرار گرفتن در میسرهای تحوُّلی دیگر و تولید نتایج مورد نیاز نیروهای مختلف اجتماعی را دارا می‌باشند. لذا علی‌رغم اعتقاد برخی باستان‌شناسان، باستان‌شناسی از این دیدگاه، ابزار یا ماشین تولید «فرهنگ» در جامعه نیست (نک: Shanks, 2001) بلکه نوعی ابزار تولید «داده» می‌باشد.

در باستان‌شناسی به معنای درونی آن نیز، دو قلمرو عمده، قابل تشخیص است و می‌توان کلیه رهیافتهای موجود در این رشته را تحت لوای آنها دسته بندی نمود. قلمرو اول که از آن به عنوان هسته مرکزی (Core) یاد می‌کنیم (Barrett, 2001:143) یک مرکز نسبتاً سخت و کم‌انعطاف را تشکیل می‌دهد و شاخصه‌هایی نظیر عملیات میدانی، ثبت و ضبط داده‌ها، امور آزمایشگاهی، آزمونهای علمی، کاربرد نتایج برخی علوم دیگر و امثال آن را در خود دارد. در این هسته مرکزی، تجزیه و تحلیل داده‌ها، استدلالهای منطقی و همچنین استنتاجها و تبیین‌های نسبتاً محدود ولی مبتنی بر روشهای علمی صورت می‌گیرد (Johnson, 1999:34-40)

قلمرو دوم^۱ که تحت عنوان رهیافتهای حاشیه‌ای (Milieu Approaches) از آنها نام می‌بریم، در حکم یک قشر چند لایه‌ای انعطاف‌پذیر و یا انحراف‌پذیر (نه به معنای اخلاقی آن) در اطراف هسته مرکزی است و گرایشهای متعددی از باستان‌شناسی و شبه‌باستان‌شناسی را شامل می‌شود (Whitehouse, 1983). این رهیافتها به درجات و در سطوح مختلف، دارای انعطاف‌پذیری و تفاوت‌های نظری و روش شناختی با یکدیگر و با هسته مرکزی هستند و بر حسب میزان انعطاف‌پذیری (و یا انحراف‌پذیری) خود، تمایل متغیر به گریز از قلمرو هسته مرکزی دارند. جامعه باستان‌شناسی در ایران، به دلیل ضعف شدید باستان‌شناسی نظری، هنوز به این مرحله وارد نشده و داده‌ها بر اساس مجموعه‌ای از قواعد ابتدایی یا منسوخ و تا حدی دلخواه، بلافاصله در ترانسه مورد تبیین و تفسیر، و نه توصیف، قرار می‌گیرند. در این حالت، دست‌اندرکاران و مسئولین نهادهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه، دیگر نیازی به صرف انرژی بیشتر و تغییر در نتایج حاصله ندارند بلکه نتایج مورد نظر را به صورت حاضر و آماده و بسته‌بندی شده، از باستان‌شناس تحویل می‌گیرند؛ به عبارت دیگر، بخش قابل ملاحظه‌ای از جامعه باستان‌شناسی ایران که مسئولیت امور میدانی، به خصوص

۱- البته این تقسیم‌بندی به شکل مفصل‌تر و کامل‌تر در مقاله دیگری مورد بحث قرار گرفته است.

حَقّاری و بررسی را به عهده دارند، خود به مصرف‌کننده اصلی خروجی‌های باستان‌شناسی و تبدیل‌کننده این خروجی‌ها به ابزار تأیید‌گرایشهای شخصی خود و دیگران مبدل شده‌اند. یکی از اقداماتی که برای رفع این نقص می‌توان انجام داد، برقراری سنت مباحثه نظری و روش‌شناختی در سطح جامعه باستان‌شناسی ایران است. چنین سنتی نیازمند فرهنگی خاص و مبتنی بر اهتمام در فراگیری و درک مبانی لازم، ارائه اندیشه‌های نو، آمادگی برای تقبل و تحمل افکار دیگران، ارتقاء خصلتهای رفتاری متناسب با مجادلات علمی، پرهیز از تعصبات شخصی، قومی، ملی و امثال آن، در تحلیلها و استنتاجهای باستانشناختی و ... خواهد بود.

باستان‌شناسی نظری در ایران:

مباحث نظری هنوز در باستان‌شناسی ایران و شاید در همه علوم انسانی، به‌خوبی جا نیفتاده است. نه فقط در باستان‌شناسی، بلکه در دیگر علوم انسانی و اجتماعی نیز ظاهراً وضعیتهای مشابهی حاکم است. در کنار دهها خبر و گزارشی که در طول هفته از رسانه‌های مختلف پخش یا منتشر می‌شود و در آن از اکتشافات و امور میدانی در باستان‌شناسی صحبت به میان می‌آید، اگر نگوئیم هیچ، به ندرت خبری که حاکی از یک فعالیت نظری در این رشته باشد، در طول سال و دهه، به گوش می‌رسد. یکی دو سال پیش در جریان مطالعه و آمارگیری‌ای که از پایان‌نامه‌های فوق‌لیسانس رشته باستان‌شناسی در گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران (پایان‌نامه‌های موجود از سال ۱۳۴۸ تا سال ۱۳۸۵ خورشیدی) انجام شد، حدود پنج/شش درصد از این پایان‌نامه‌ها، صرف‌نظر از کیفیت آنها، گرایشات نظری داشتند و در صد قابل توجهی بیشتر شبیه یک گزارش رسانه‌ای بودند تا یک پایان‌نامه دانشگاهی. در این زمینه، میان باستان‌شناسی ایران و جهان، فاصله بسیاری وجود دارد؛ نه تنها در سطوح آکادمیک مانند دانشگاهها بلکه در سطح حرفه‌ای که به سازمان میراث فرهنگی ایران بر می‌گردد. در عین صدها گزارش کامل یا ناقصی که وجود دارد و محور آنها توصیفات و توضیحات سطحی با چاشنی‌ای از جملات کلیشه‌ای و از رده خارج باستان‌شناسان و انسان‌شناسان اروپایی و آمریکایی قرن نوزده/ بیست است، به ندرت ممکن است به یک متن باستان‌شناسی با مضامین نظری برخورد کنیم. البته بالا بودن حجم کارهای میدانی باستان‌شناسی در ایران در مقایسه با فعالیت‌های نظری، بدان معنا نیست که کیفیت امور میدانی در باستان‌شناسی ایران به‌خوبی انجام می‌گیرد.

بی‌توجهی به جنبه‌های نظری باستان‌شناسی، به خودی خود ارزش و اهمیت کارهای نظری را نه تنها در میان عامه مردم، بلکه حتی در برخی محافل آکادمیک و حرفه‌ای، زیر تیغه سؤال و شک و تردید می‌فرستد. یکی از ریشه‌های این تردید و بی‌توجهی را، می‌توان در نوع رابطه میان باستان‌شناسان و محققان ایرانی و باستان‌شناسان غربی طی یکصد سال اخیر جستجو کرد. در بستر این رابطه، فعالیت‌های تئوریک را باستان‌شناسان کشورهای غربی انجام داده‌اند و باستان‌شناسان داخلی فقط در امور میدانی شرکت کرده‌اند. از

جمله نتایج چنین تقسیم کار نه چندان صحیح آن است که اگر مثلاً به کتاب باستان‌شناسی غرب ایران، نوشته فرانک هول نگاه کنیم (هول، باستان‌شناسی غرب ایران: ۱۳۸۱)، خواهیم دید که به جز در مقدمه مؤلف بر ترجمه فارسی این کتاب که صرفاً، یکی دو ارجاع به باستان‌شناسان ایرانی در آن به چشم می‌خورد، در متن اصلی این کتاب نه چندان کم حجم، به نوشته‌های هیچ باستان‌شناس و محقق ایرانی ارجاع نشده است. تعصب به خرج نمی‌دهیم که باید ارجاع داده می‌شد (زیرا ممکن است اصولاً چیزی برای ارجاع دادن وجود نداشته) اما مانع ندارد که در جستجوی دلایل عدم ارجاع باشیم. در طی یک قرن گذشته، تفکری قوم‌مدارانه و البته پنهانی، از سوی محققان و گروه‌های باستان‌شناسی کشورهای غربی در ایران - آگاهانه یا نا آگاهانه - به ودیعه نهاده شده، مبنی بر اینکه باستان‌شناسان ایرانی و کلاً جهان سوم، بهتر است امور نظری و فکری را به «آنها»، یعنی به باستان‌شناسان غربی، واگذار کنند: یعنی، باستان‌شناسان ایرانی می‌توانند فقط در امور میدانی تخصص یابند و مفید باشند. از سوی دیگر، اهمیت و جذابیت کارهای میدانی باعث شده که بسیاری از باستان‌شناسان و محققان ایرانی نیز تحت این عنوان که اصولاً «کار نظری به چه دردی می‌خورد»، عقیده باستان‌شناسان غربی مبنی بر سپردن امور نظری به غربی‌ها را تأیید کنند.

نوآوری در باستان‌شناسی نظری ایران:

همانگونه که ذکر شد، جایگاه این‌گونه مطالعات در فضای علوم انسانی ایران تقریباً خالی است و کمتر محققانی در علوم انسانی به ویژه در رشته باستان‌شناسی جسارت ارائه فرضیات و نظریات جدید را دارد. در مقابل، عکس‌العمل‌های احساسی و فارغ از آگاهی و بعضاً شدید و آمیخته به تعصبات رنگارنگ در برابر افکار نو (چه نو و قابل تأمل و چه نو و بی‌ارزش) حداقل به صورت شفاهی به‌وفور مشاهده می‌شود. حتی اگر همین مخالفت‌ها به شکل مکتوب در می‌آمد خود نویدبخش ظهور یک فضای علمی استاندارد در مسیر رشد طبیعی و همه جانبه باستان‌شناسی در ایران بود؛ که این‌گونه نیز نیست. ثالثاً تبیین‌ها و تحلیلهای باستان‌شناسی چه در ایران و چه در جهان حتی در برخی موضوعات کلی دچار مشکل بوده و هست که می‌توان با تکیه بر مضامین و مفاهیم نظری و توجه همگام به موضوعات نظری و عملی تعهد و تعصب و حساسیت در عمل این مشکل را تا حدی برطرف نمود.

تئوری و عمل در باستان‌شناسی:

بسیاری از باستان‌شناسان معتقدند که کار نظری و عملی باید همگام و همراه باشند تا در این رشته موفقیت بدست آید (نک: Renfrew and Bahn, 1996). این، حرف صحیحی است ولی بیشتر برای کشورهای غربی که از آغاز رنسانس به بعد تا به امروز یک سیر تکامل طبیعی و همه جانبه را در زمینه‌های

علمی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی طی کرده‌اند، نه برای جامعه باستان‌شناسی ایران که باستان‌شناسی را به شکلی مصنوعی و نشاء شده و به عنوان یکی از تبعات نظام سرمایه‌داری پذیرفته است. البته عملاً همین شعار، یعنی «توازن و همگامی تئوری و عمل» نیز اصلاً رعایت نمی‌شود زیرا در حال حاضر تعداد بی‌شماری تپه و محوطه نیمه کاره و کار شده به اضافه کوهی از بقایای باستان‌شناختی داریم که در انبارهای نمود موزه‌ها یا در فضای باز در زیر آفتاب و باران و یخبندان، روز به روز فرسوده‌تر می‌شوند، در حالی که تعداد کتابها و مقالات ارزشمندی که به مسائل نظری پرداخته‌اند به راحتی با انگشتان دست، قابل شمارش است. اگر قرار باشد تعادلی میان کار عملی و نظری در باستان‌شناسی ایران برقرار شود، باید سهم بیشتری را برای کار نظری در نظر گرفت تا عقب‌ماندگی در این زمینه جبران شود. با اندکی اغراق می‌توان گفت که اگر جامعه باستان‌شناسی ایران چند دهه آینده را فقط به مطالعات نظری اختصاص دهد، شاید تعادل و تناسبی میان تئوری و عمل در باستان‌شناسی ایران حاصل گردد و شاید سالها بعد، توصیه‌ای که الآن به درد باستان‌شناسان غربی می‌خورد بعداً برای ما نیز مفید باشد. به این مشکل باید این را نیز اضافه کنیم که چاپ اکثریت مطلق انتشارات باستان‌شناسی به زبان‌های انگلیسی و فرانسه از یکسو و ضعف عمومی دانشجویان و کارآموزان رشته باستان‌شناسی در زبانهای خارجی از سوی دیگر، باعث شده که اصولاً یک شکاف عمیق میان فضای نظری باستان‌شناسی جهان و ایران به وجود آید. در بسیاری از موارد، یک دانشجوی کارشناسی یا حتی کارشناسی ارشد باستان‌شناسی در ایران، اصلاً نمی‌داند که در باستان‌شناسی جهان چه می‌گذرد، چه مسائلی مورد بحث قرار می‌گیرد و تفکرات یا مکاتب عمده کدامند و ...

باستان‌شناسی میدانی در ایران:

یکی دیگر از مسائل حاد باستان‌شناسی ایران در حال حاضر، در زمینه امور میدانی است. کارهای میدانی و عمدتاً حفاری، از جمله زمینه‌هایی است که پس از فراز و نشیب‌هایی در ابتدای انقلاب، ادامه یافت و در حال حاضر نیز در سطح نسبتاً گسترده‌ای انجام می‌شود. اما باید گفت که طرح کلی و اهداف اکثر و یا همه این حفاریها همخوانی لازم با شرایط یک حفاری علمی به مفهوم متداول آن را ندارد. اول آنکه استراتژی و روش‌شناسی حفاریها، اگر وجود داشته باشد، در بسیاری موارد یا مطابق تمایلات شخصی است و یا در چارچوب الگوهای تدوین می‌شود که در دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰م. رایج بود و الآن این الگوها یا تغییر بسیار کرده‌اند و یا منسوخ شده‌اند. سلسله مراتب و نیازمندی‌های یک کار میدانی اصولی اغلب به‌طور کامل به فراموشی سپرده می‌شود؛ مثلاً مطالعات قبل از حفاری یا وجود ندارد و یا ناقص انجام می‌شود. از کادرهای فنی ماهر به خوبی استفاده نشده و گاه برخی وظایف مهم کار میدانی به افراد غیرمتخصص سپرده می‌شود. مشکلات جدی در ثبت و توصیف دقیق و کامل داده‌ها و یافته‌ها وجود دارد. خلط رتبه‌ای و زمانی وظایف به

شدت، رایج است و همان‌گونه که ذکر شد، در بسیاری از موارد، امر گاهنگاری، تبیین و تفسیر داده‌ها، قبل از خروج از گمانه یا ترانسه حفاری شده یا محوطه تحت بررسی صورت می‌گیرد. در این راستا، توقف حفاریها حداقل به‌طور موقت و به مدت زمان لازم و صدور مجوز حفاری صرفاً در موارد نجات‌بخشی می‌تواند فرصتی در اختیار جامعه باستان‌شناسی ایران قرار دهد تا:

- ۱- به بازبینی عملکرد خود در چند دهه اخیر و حتی قبل از آن پردازد؛
- ۲- یافته‌هایی را که طی بیش از یک قرن اخیر از نقاط مختلف ایران کشف شده و بسیاری از آنها مدتهاست در مکانهای متعدد از جمله موزه‌ها خاک می‌خورند و برای دومین بار به آثار باستانی بدل می‌شوند، مورد مطالعه صحیح و علمی قرار دهد؛
- ۳- فاصله خود را از لحاظ دانش نظری باستان‌شناسی، با دیگر محافل باستان‌شناسی جهان کم کند؛
- ۴- از خرابی‌های بیشتر که ناشی از حفاریهای بی‌بند و بار است، جلوگیری کند.

نتیجه‌گیری:

در چند دهه آخر قرن بیستم و آغاز قرن بیست‌ویکم، پیشرفتهای علمی فنی در سطح جهان، شتاب سرسام آوری گرفت که به هیچ وجه حتی با یکی دو دهه قبل از آن، قابل مقایسه نبود. اگر در قرن نوزدهم و سه ربع اوّل قرن بیستم، اختلاف در رقابت، فقط گام به گام بود، اکنون به کیلومترها می‌رسید و فقدان برنامه‌ریزی مناسب، راه را برای باستان‌شناسی ایران سخت‌تر می‌کرد. نتیجه آنکه امروز، به لحاظ نظری، روش‌شناسی و کارهای میدانی، نمی‌توانیم ادعای رقابت و همسری با باستان‌شناسی جهان غرب و بسیاری کشورهای دیگر را داشته باشیم، اما می‌توانیم مسیر و جهت معینی را برای آینده دور و نزدیک باستان‌شناسی در ایران طراحی کنیم.

شاید بهتر آن است که ضمن داشتن نیم‌نگاهی به سیر تحول باستان‌شناسی در اروپا و آمریکا طی ۱۵۰ سال اخیر، تلاش کنیم تا آگاهانه، باستان‌شناسی ایران را به عنوان شاخه‌ای از شجره باستان‌شناسی جهان، در سطوح مختلف ارتقاء دهیم. با پیشداوری و چاشنی گرایشهای زیان‌آور با داده‌ها برخورد نکنیم و سعی نکنیم تا داده‌ها را با توسل به فرض‌ها و استدلالهای نادرست در چارچوبهای ذهنی از پیش تعیین شده خود بگنجانیم. در باستان‌شناسی جایز است که تعجب حضور داشته باشد. تعجب باستان‌شناس یا حفار یکی از علائم صحت نیت علمی اوست، زیرا تلویحاً می‌پذیرد که داده‌ها با تصورات و فرضیات او همخوانی ندارند و باید به دنبال فرضیه دیگری باشد. در برخی مواقع، سکوت و یا سفسطه، جایگزین تعجب و پذیرش واقعیت می‌شود و این حاکی از نیاز فرد باستان‌شناس یا حفار به تجدیدنظر در رفتار باستان‌شناسانه خود می‌باشد. در این چارچوب، برخی باستان‌شناسان ایرانی، تمایلی به اندیشه‌های نو از خود نشان نمی‌دهند و

معتقدند که باستان‌شناسی همان است که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بود و پرونده آن نیز کامل است. اینگونه افراد، برای عقاید و قواعد باستان‌شناختی آن زمان، اعتباری مشابه اعتبار قوانین ریاضی، فیزیک و شیمی قائل‌اند. غلط بودن چنین تفکری، واضح است. باستان‌شناسی، شباهتی به مذاهب لباس و پوشاک ندارد ولی سرعت تغییر و تحولات آن که ناشی از ویژگیهای زمانی - مکانی آن است، کمتر از سرعت تغییر در مدهای لباس نیست. بنابراین صحیح نیست که بر فرضیه‌ها، عقاید و مکاتب یک قرن پیش و حتی چند دهه پیش با خیالی آسوده تکیه کنیم.

در برخی محافل اسم و رسم دار باستان‌شناسی در ایران، گاه مشاهده می‌شود که عقاید یک قرن پیش باستان‌شناسان خارجی، به صرف خارجی بودن، معتبرتر از تلاش برای نوآوری در داخل شمرده می‌شود و خواسته یا ناخواسته، زمینه اختناق هرگونه اندیشه جدید و قابل بحث در باستان‌شناسی ایران را فراهم می‌سازد.

یکی از رایج‌ترین و زیان‌آورترین نقص‌های باستان‌شناسی ایران، و در مقیاس کمتری جهان، عدم انتشار گزارشهای حفاری می‌باشد و این نکته‌ای است که اکثراً از آن اطلاع دارند. نگارش و انتشار به موقع گزارش حفاری که عصاره کوشش‌های گروه مسئول در امور میدانی است، جامعه باستان‌شناسی ایران را قادر می‌سازد تا مجبور نباشد بارها و بارها از صفر شروع کند. به ما امکان می‌دهد تا به تدریج یک طرح منسجم و مستحکم زمانی - مکانی از موقعیت باستان‌شناختی منطقه یا مناطق تحت مطالعه ارائه نماییم. ارتباط نزدیک و متقابلی میان انتشار درست و به موقع گزارش از یکسو و میزان مسئولیت‌پذیری فرد یا افراد دخیل در کار میدانی از سوی دیگر وجود دارد که استحکام و دوام آن، باعث افزایش رضایت جامعه باستان‌شناسی ایران و ارتقاء اعتبار این جامعه در دیگر محافل باستان‌شناسی جهان خواهد شد. مروری هرچند گذرا بر تحولات جدید در اندیشه‌های باستان‌شناسی، مباحث نظری و مکاتب و دیدگاههای مختلف در باستان‌شناسی امریکا و اروپا که در واقع از دهه ۶۰ به این طرف، دنیای باستان‌شناسی را متحول کرده است ما را بیشتر به نقاط ضعف باستان‌شناسی ایران واقف می‌کند. جایی که باستان‌شناسی چیزی غیرکاوش و کشف اشیاء موزه‌پسند نیست و اگر برخی نیز به مباحث نظری و موضوعات جانبی حفاری توجه دارند آنقدر معدود است که کمتر به چشم می‌آید و حتی سه اصل اساسی یک حفاری علمی که عبارتند از:

۱- آشنایی با مسایل و موضوعات تئوری و نظری؛

۲- آشنایی با مسائل و موضوعات مرتبط با متدولوژی؛

۳- آشنایی با مسائل و موضوعات فنی و تجربی و عملی، عملاً نادیده گرفته می‌شوند.

در یک جمع‌بندی کلی شاید بتوان مهم‌ترین عوامل ضعف باستان‌شناسی ایران را در موارد زیر عنوان کرد:

۱- تمرکز خاص باستان‌شناسان ایرانی بر روی پروژه‌های عظیم حفاری؛

۲- توجه به آثار و اشیاء حاصل از حفاری و یافته‌ها که خود یکی از عوامل بی‌توجهی به مبانی نظری

باستان‌شناسی است؛

- ۳- جدایی باستان‌شناسی ایران از تأثیرات خارجی؛
- ۴- عدم پذیرش هر گونه تغییر و تجدید در سیستم‌های دانشگاهی و عدم درگیری گروه‌های باستان‌شناسی با مسائل نظری؛
- ۵- عدم ارائه راهکارهای اصولی برای آموزش موضوعات تئوری و نظری و متدلوژی؛
- ۶- عدم پیشرفت در زمینه روش‌ها و فن‌آوری‌های مرتبط با حفاری و لایه‌نگاری و مفاهیم اساسی از قبیل سبک‌شناسی، بازسازی، فرهنگ، تنوع، پیچیدگی و انتقال فرهنگی در گرایش‌های باستان‌شناسی
- ۷- تقسیم جامعه باستان‌شناسی در ایران به دو گروه حرفه‌ای و آکادمیک که اولی در سازمان میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی و دومی در دانشگاه‌ها تبلور پیدا کرده‌اند.
- ۸- عدم ارائه برنامه منسجم و سازماندهی شده در برنامه‌های پژوهشی و تحقیقی؛
- ۹- تسلط و غلبه باستان‌شناسی سنتی و توصیفی؛
- ۱۰- بی‌توجهی به مطالعات چندرشته‌ای و میان‌رشته‌ای باستان‌شناسی؛
- ۱۱- عدم انتشار به‌موقع و کامل گزارش‌های حفاریها و بررسی‌های انجام شده؛
- ۱۲- محدودیت مدارک و اطلاعات در خصوص وضعیت اقلیمی و منطقه‌ای ایران و ملل همجوار؛
- ۱۳- بی‌توجهی به عوامل محیطی و زیستی؛
- ۱۴- ضعف شدید و عدم ارائه اطلاعات در خصوص وضعیت جسمانی بانیان بافتهای فرهنگی و بی‌توجهی به نقش سازنده انسان به عنوان پدید آورنده اصلی فرهنگ.

منابع:

- معصومی، غلامرضا (۱۳۸۳) *تاریخچه علم باستان‌شناسی*، انتشارات سمت.
- ملک شه میرزادی، صادق (۱۳۷۳) *مبانی باستان‌شناسی*، انتشارات مارلیک.
- _____ (۱۳۷۸) *ایران در پیش از تاریخ*، انتشارات سازمان میراث فرهنگی.
- هول، فرانک (۱۳۸۱) *باستان‌شناسی غرب ایران*، ترجمه زهرا باستی، انتشارات سمت.
- Bahn, Paul (2000) "Archaeology a very short introduction" (first published 1996) Oxford University press.
- Bowknett, Laurence, Stephen Hill, Diana & K. A. Wardle(2001) "Classical Archaeology in the Field Approaches" by Bristol Classical Press
- Casson, S.(1996-7) "Avenues of Investigation" in "Archaeology a very ..." by Greene, London and New York Routledge
- Clark, Grahame (1957) "Archaeology and Society"/ by Metuhen & Cohn Ltd., London
- Fagan, Brian (1999) "World Prehistory" (4th Edition) by Addison Wesley Longman Inc.
- Friedl, John (1976) "Cultural anthropology", library of Congress Cataloging in Publication Data
- Gamble, Clive(2001), "Archaeology: The Basics", Routledge Publication
- Grayson, D. K. (1996-7) "Human antiquity" in "Archaeology a very ..."
- Graslund, B.(1996-7) "Scandinavia and the Three-Age system" in "Archaeology a very ..."
- Greene, Kevin(1996), "Archaeology An Introduction", by Routledge, London.
- Hodder, Ian;(1989); *The Meaning of things*. Cambridge University Press.
- 2001; *Archaeological Theory Today*, Published in the USA by Blackwell Publishing Company.
- Johnson, Matthew(2000) "Archaeological Theory" by Blackwell Publishers Ltd.
- Lewin, Roger(1998) "Human Evolution"
- Lucas, Gavin(2001), "Critical Approaches to Fieldwork", by Routledge, London.
- Malina Jaroslav & Zdenek Vasicek (1990), "Archaeology, yesterday and today", Cambridge University Press.
- Piggott, S.(1996) "Archaeology from the Renaissance to the 'Age of reason' " in "Archaeology a very ..." by Greene/ by London and New York Routledge.
- Renfrew, Colin & Paul Bahn(1991), "Archaeology: Theories, Methods and Practice", Thames and Hudson Ltd, London.
- Trigger, Bruce (1989), "A History of archaeological thought", Cambridge University Press"
- Whitehouse, Ruth D.(1983) "The Macmillan Dictionary of Archaeology" by Macmillan Press London.